

اقسام حروف جر
از جهت امثالت
و عدم امثالت

۱- اصلیت: معنای فرعی جدید در جمله ایجاد می کند و نیازمند متعلق است

۲- زائد: معنای جدیدی ندارد (در جمله معنا ندارد بلکه تأکید کننده معنای جمله است)
و نیازی به متعلق ندارد: **ما جاء من احد** - لفظاً مجرور، محلاً مرفوع، فعلی ناعمل

۳- شبه زائد: معنای جدید مستقلی در جمله دارد اما متعلق نیازی ندارد (**رب** - لولا - لعل)

رب صریح **کان** **اسن**
- لفظاً مجرور - محلاً مرفوع - چون مبتدا

۴- وکاف تسبیح هم متعلق ندارد: **زید کالمسد**

حکلم صرف در تعلق به فعل یا شبه فعل همانند حرف جر است

مطلق نسبت دادن

امثاله \rightarrow لغوی : مطلق نسبت دادن
 \rightarrow اصطلاحی : نسبت اسمی به اسم دیگر با حذف تنوین و تون از اسم اول (صفت)

مانند: غلام زید - سارن البیت صفت اسم
صفت صفت اسم

۱- بدون ال می آید - مگر زمانی که اضافه، از نوع لفظی باشد. جاء غلام زید

۲- بدون تنوین \rightarrow مذکور می آید زید احسن الناس

۳- بدون تون مشی و جمع و ملحقیات آن باشد
مانند: جاء غلام زید - رایت سارن البیت - لأولی الأعبار - کلینا الحسنین

۴- اعراب در جمله می گیرند آنچه که در جمله استحقاق دارند

۵- با قرینه صفت حذف می شود و صفت اسمی به جای آن اعراب می گیرد
مانند: جاء ربک : جاء امر ربک

حکم صفت اسمی:
همیشه مجروری آید

امثاله \rightarrow معنوی : نسبت دادن اسمی به اسم دیگر به تقدیر معنای حرف جر غلام زید : غلام زید
 \rightarrow لفظی : نسبت دادن صفت (اسم ناعل و مفعول و صفت مجبه و منفی بالفتح) به معمول خود
مانند سارن البیت

فرق اضافه لفظی و معنوی

۱- اضافه معنوی مفید بخش تعریف و تخصیص اما اضافه لفظی نه مفید بخش تعریف و نه تخصیص است و صرفاً اضافه اش به خاطر تحفیف است.

۲- اضافه معنوی به معنای یکی از حرف جر من - فی - لام به خلاف اضافه لفظی که این حرف را در معنا ندارد

۳- اضافه معنوی، زمانی مفید بخش تعریف است که نکره به معرفه اضافه گردد: بیت الحجار
و زمانی بیانگر تخصیص است که نکره به نکره اضافه گردد: بیت حار: بیت حار از بیت حاضرتر و محدود تر است

۴- اضافه معنوی را سه اضافه محض (خالص) نامیده اند زیرا این قسم از اضافه خالص از نسبت انفصال است: بیت حار تقدیر بیت حار \rightarrow خواهد بود به خلاف اضافه لفظی که معنای هذا ضارب زید یا ضارب زید یکی است اما اضافه معنوی معنادر حالت انفصال تغییر می کند: هذا غلام زید \rightarrow هذا غلام زید

اسماء
دائم الاضافه

مثل - غير - شبه - سوي ← اسماء متوعلة (فرد رتبه) در ايجام : در صورتی که به معرفه
امانه شوند مفید نیست تعریف نخواهند بود مانند: **مُرَّتُ برجلٍ متلک** : از مردی مثل تو عبور کن
*** پس معلوم نیست آن مرد کیت ← به همین جهت این اسم ها می توانند صفت
برای نکره قرار بگیرند

ذو - ذات - اولو - اولات (به معنی صاحب) ← در صورتی امانه می شوند که مصاف الیه
دارای شرایطی باشند: شرایط مصاف الیه: ۱- اسم جنس ظاهر
۲- غیر صفت (مشتق نباشد)
۳- نکره یا ← جادنی رجل ذر مال
معرفه ← جادنی الرجل ذو المال

حرف ۹۰

اسمهایی که به جمله امانه می شوند: در جایی که مصاف الیه جمله است باید جمله تأویل به مصدر
برود یعنی مفرد به مفرد اضافه شده باشد.

مانند: **نَزَّتْ صدیقِ یومِ زاره الأعیان** ← یومِ زیارتِ الأعیان
جمله خبریه

حیث - اذ - لما - اذا - (مذ و منذ) ← ظروف زمان مجهول مقرب

* علت اینکه این اسم ← اسمی است چون این ظروف به علت نیاز واقعی به
جمله مانند حرف هستند چون حرف استقبال در معنا ندارند و نیاز به کلمات بعد دارند
مانند: **کَتَبْتُ لَمَّا کَتَبْتُ**

* حیث ← غالباً ظرف مکان و مبنی بر ضم
می تواند به جمله اسمیه امانه شود مانند: **نَزَلَتْ حَیْثُ الأمرِ نازل**
غالباً به جمله فعلیه امانه می شود مانند: **نَزَلَتْ حَیْثُ نزلِ الأمرِ**

* اذ ← ظرف زمان و مبنی بر سکون
غالباً به فعل ماضی امانه می شود: **أَذْهَبْتُ إِذْ ذَهَبْتُ**
و گاهی به فعل مضارع امانه می شود
به جمله اسمیه هم امانه می شود: **فُرَّتْ إِذْ الحینِ ذو غاملون**

* اذا ← به جمله فعلیه اختصاص دارند
لَمَّا اذا ظرفیه شرطیه اگر مابعدش فعل شرطیه و جواب شرطیه ماضی باشند
معنای آن استقبال است
گاهی " مضارع

اسماء
دائم الاضافه

مثل - غير - شبه - سوي ← اسماء متوعلة (فرد رتبه) در ايجام : در صورتی که به معرفه
امانه شوند مفید بخش تعريف نخواهند بود مانند: **مُرَّتُ برجلٍ متلک** : از مردی مثل تو عبور کن
*** پس معلوم نيست آن مردکيت ← به عين حجت اين اسم ها می تواند صفت
برای نکره قرار بگیرند

ذو - ذات - اولو - اولات (به معنی صاحب) ← در صورتی امانه می شوند که مصاف اليه
دارای شرایطی باشند : شرایط مصاف اليه
۱- اسم جنس ظاهر
۲- غير صفت (مشتق نباشد)
۳- نکره يا ← جادنی رجل ذر مال
معرفه ← جادنی الرجل ذو المال

حرف ۹۰

اسمهاي که به جمله امانه می شوند : در جایی که مصاف اليه جمله است باید جمله تأویل به مصدر
برود یعنی مفرد به مفرد اضافه شده باشد.

مانند: **نَزَّتْ صدیك يوم زاره الأعيان** ← يوم زيارته الأعيان
جمله خبریه

حيث - اذ - لما - اذا - (مذ و منذ) ← ظرف زمان مجهم مقرف

* علت اینکه این اسم ← معنی است چون این ظرف به علت نیاز واقعی به
جمله مانند حرف هستند چون حرف استقبال در معنا ندارند و نیاز به کلمات بعد دارند
مانند: **كُتِبَ لِمَا كُتِبَ**

* حيث ← غالباً ظرف مکان و مبنی بر ضم
می تواند به جمله اسمیه امانه شود مانند: **نَزَّلَتْ حَيْثُ الْأَمْرِ نَازِلٌ**
غالباً به جمله فعلیه امانه می شود مانند: **نَزَّلَتْ حَيْثُ نَزَلَ الْأَمْرُ**

* اذ ← ظرف زمان و مبنی بر سکون
غالباً به فعل ماضی امانه می شود: **أَذْهَبَ إِذْ ذَهَبَ**
و گاهی به فعل مضارع امانه می شود
به جمله اسمیه هم امانه می شود: **فُرَّتْ إِذَا جُنُودُ عَائِلُونَ**

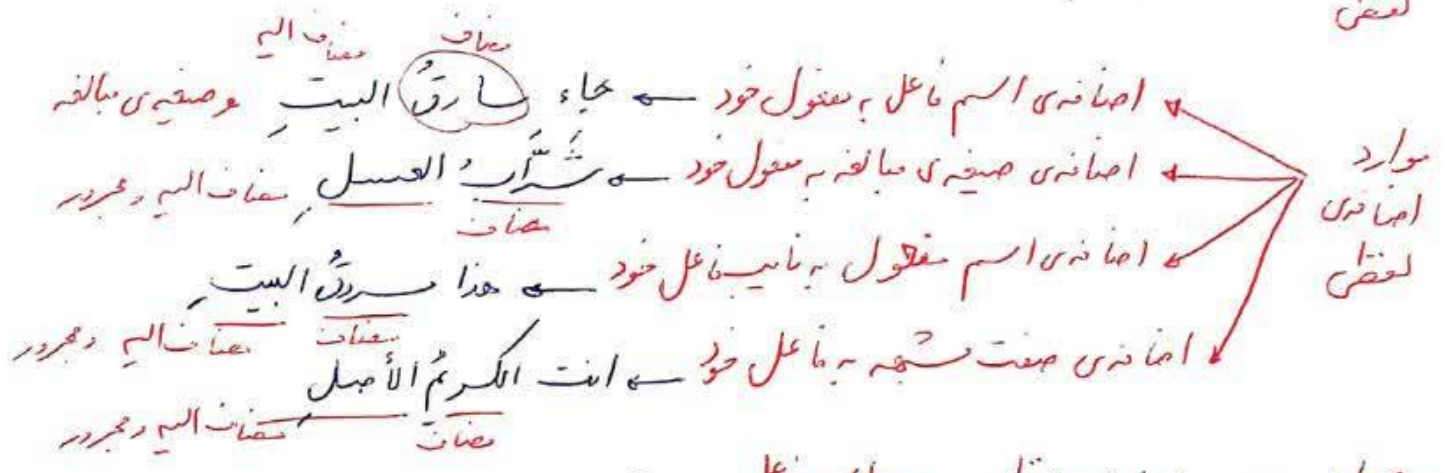
* اذا ← به جمله فعلیه اختصاص دارند
لَمَّا اذا ظرفیه شرطیه اگر مابعدش فعل شرطی و جواب شرطی ماضی باشند
معنای آن استقبال است
گاهی " مضارع

فقط به جملی فعلیه اختصاص دارد
با مفعول ماضی استعمال می شود

گاهی به جمله امانت می شوند : ما رأیتَ مَدَّ رَجُلٌ
گاهی به مجرد امانت می شوند : ما رأیتَ مَدَّ يَوْمِينَ

شروط زمان مجهول متصرف
می تواند به جمله امانت شوند
اسم نکره ای است
مانند : حین - زمان - وقت
بر قسمتی از زمان بدون اینکه بخش دیگر
را در بر گیرد، دلالت کند مانند **فماز - صباح**
مانند : حینت یومَ جاد زید ^{نقول به مصدر} یومَ محیی زید
ادمت حین الجیش مخمزم ^{عین انخراط الجیش} را در بر گیرد، دلالت کند مانند **فماز - صباح**

تعریف : صفت + صفت الیه = اسم اول (صفت) = صفت (مستق) باشد
امانه لفظی : اسم دوم (صفت الیه) معمول آن صفت باشد.



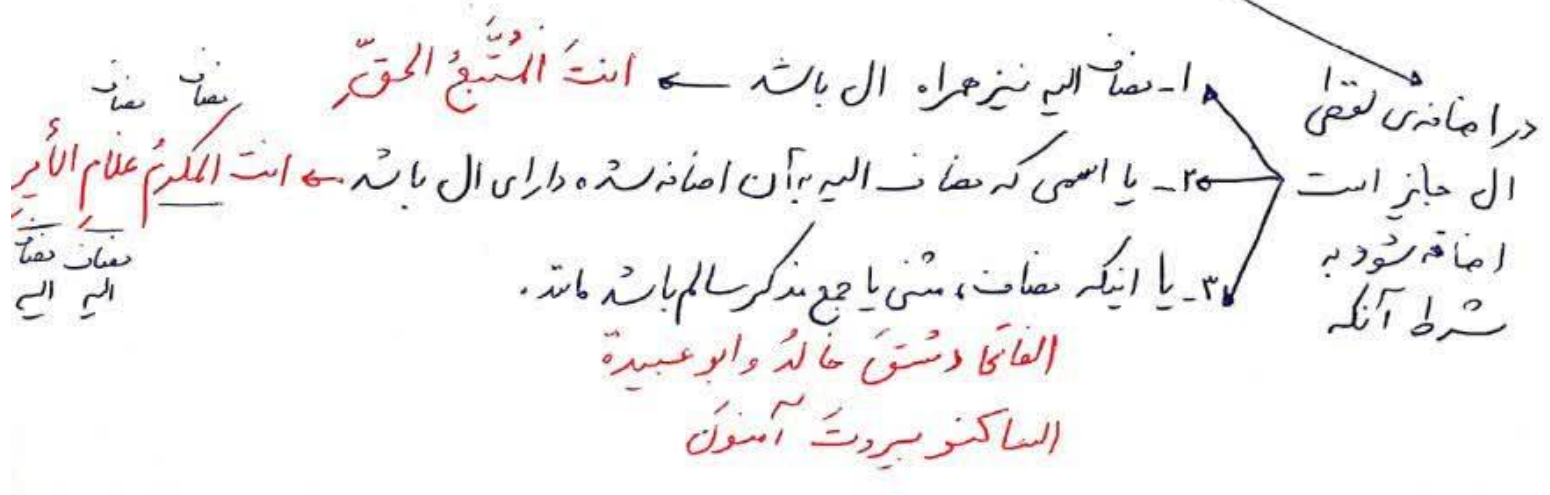
شرط است در امانه لفظی : اسم فاعل / اسم مفعول
به معنی حال یا استقبال باشد.

اگر امانه لفظی اسم فاعل و اسم مفعول **لا** به معنی ماضی باشد = امانه اس = معنوی
معنوی است نه لفظی = ماضی : با رأی الوجود : خالق هستی
۲) به معنی التمرار = ماضی : حامی العسیرة : یتیان طائفه = امانه لفظی معنوی

۳) ماضی اسم های توصیفی (معنای اسمی دهد) ماضی : كاتب العاصی : نویسنده دشمن ماضی
مثل علم می شود ها = امانه لفظی معنوی ماضی : مملوک الأمير : غلام امیر

۴) اما صفت مجهول = امانه اس لفظی است چون هرگز به معنای ماضی نیست

آیا جایز است ال در صفت = امانه لفظی معنوی : ممنوع است فلا یتألم : المنزل الأمير
وارد شود؟ بل : منزل الأمير



از بدل منه فقط در اعراب تبعیت می کند و در مابقی احکام متفاوتند

بدل

بدل معرفه از بدل منه معرفه می آید : جاء خالد أخوك

بدل معرفه از بدل منه نکره می آید : الفعل قسان : الجامد والمستقر

بدل نکره موصوفه از بدل منه معرفه می آید : مررت بزید رجل عالم

بدل ضمیر از بدل منه اسم ظاهر می آید : رأيت أخاك إياه ^{عوضه}

بدل اسم ظاهر از بدل منه ضمیر غایب می آید : رأيت أخاك

بدل ضمیر از بدل منه ضمیر و هر دو ضمیر منصوب است : رأيت إياه

بدل فعل از بدل منه فعل می آید که هر دو فعل در زمان یکی باشند

ما ساء : و من يفعل ذلك يلق أماناً * يضاعف له العذاب يوم القيامة .

إن زارني زيد يذهب إلي أحسن إلي ^{بدل} ^{بدل منه}

بذهب چون بعد از اراده شرط می آید معاش مضارع و استبدال می شود

بدل فعل از بدل منه اسم به فعل : زيد متقي يخاف الله

بدل جمله از بدل منه جمله به شرطی که هر دو یا اسم یا فعلیه باشند : هو الله احد ^{بدل منه} الله الصمد ^{بدل}

ارحل عنا لا تقمین عندنا ^{بدل} ^{بدل منه}

بدل جمله و بدل منه مفرد : عرفت زيدا ابومن هو ^{بدل} ^{بدل منه}

بدل مفرد و بدل منه جمله : قلت : لا اله الا الله كلمة الا حلاص ^{بدل} ^{بدل منه}

نکته : هر گاهی که از انواع بدل در اسما بیان کردم در امثال و جملات هم واقع می شود

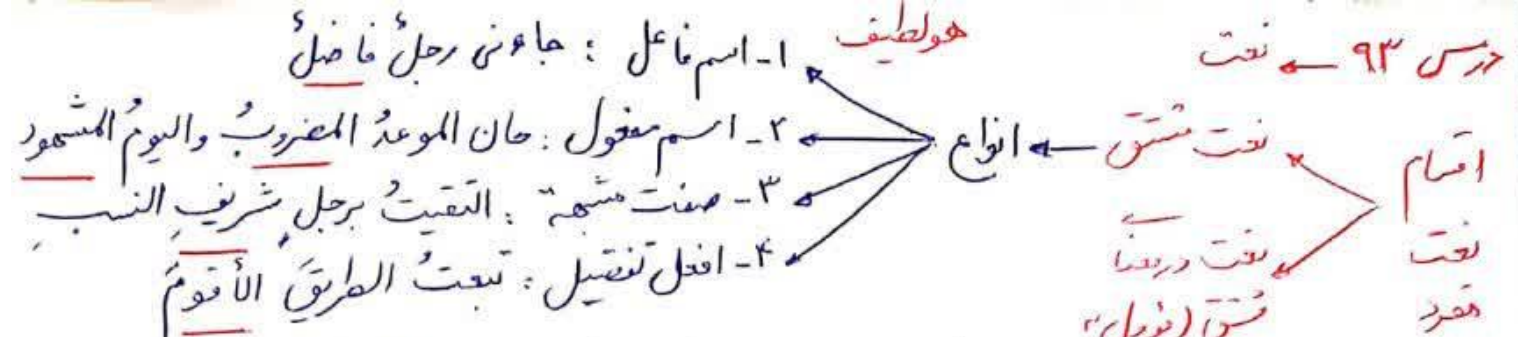
ما ساء بدل فعل از فعل به صورت بدل کل از کل : مني ما ساء تلهم بياني ويارنا ... ما ساء تلهم

بدل فعل از فعل یا جمله از جمله به صورت بدل استمال : من يصل إلينا يستغن بآلنا ^{در}

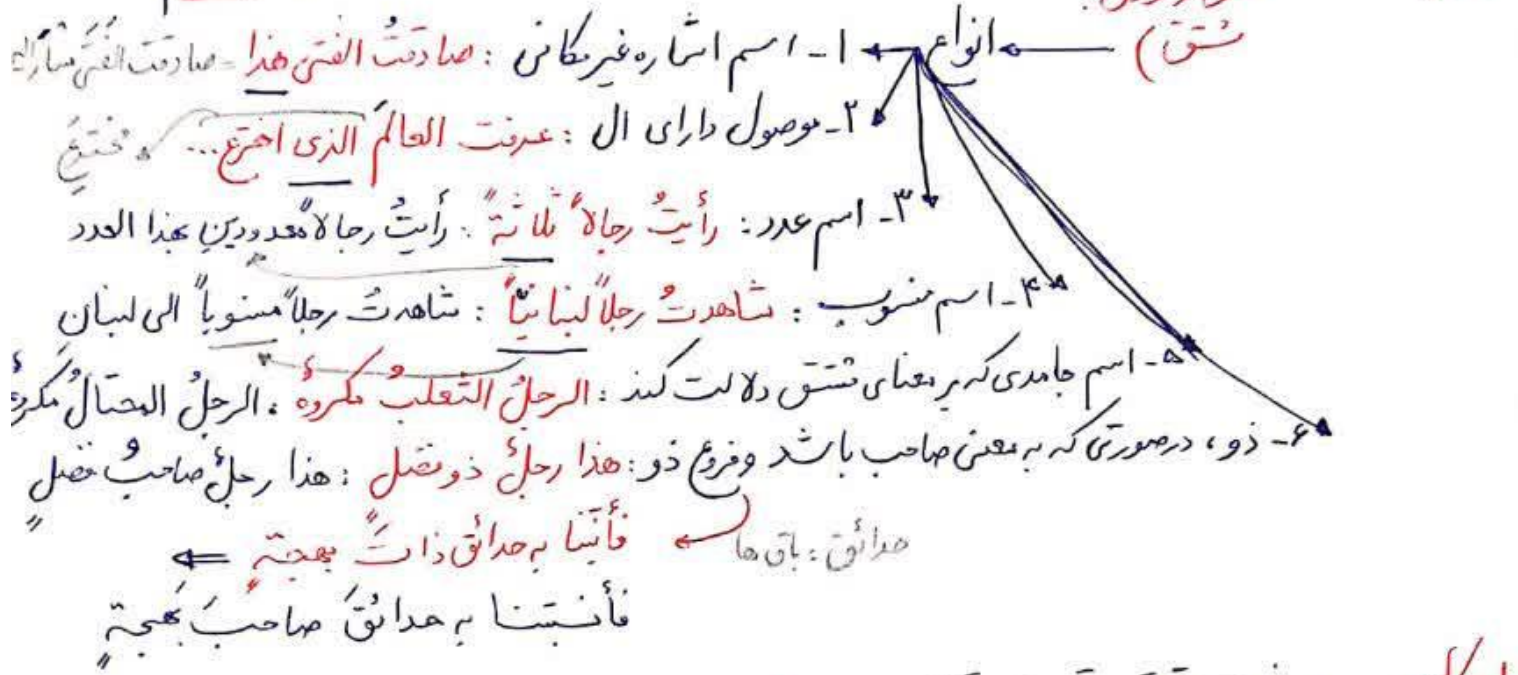
بدل فعل از فعل یا جمله از جمله به صورت بدل جزء از کل : إن تصل تسجد لله بحمك

۱. تشکیک مفعول به الیاف: مکتباً مکتباً و لفظ مجرور
۲. ایلامهم بدل کل از کل بدل از الیاف اول رتبه مفعول فیه
۳. کتاب: مفعول دوم اینها هارون بدل کل از کل از افعال
۴. انعام: بدل بعض از کل از بما تعلیون
۵. امور صیبا ثلاثه: خبر امر بدل تفصیل رتبه فاعل تیسرین
۶. عروجیل: مکتباً مکتباً و حال ازاله
۷. محب: بدل تفصیل باهت بدل تفصیل
۸. مقرر: صفت برای باهت
۹. الحاح: مفعول به برای کرده الناس: صفت الیه الحاح و لفظ مجرور
۱۰. بعضیهم: بدل بعض از کل
۱۱. بیت: مفعول به
۱۲. یصیر: بدل کل از کل اگر چه: جواب شرط
۱۳. دقایق: نائب مفعول مطلق

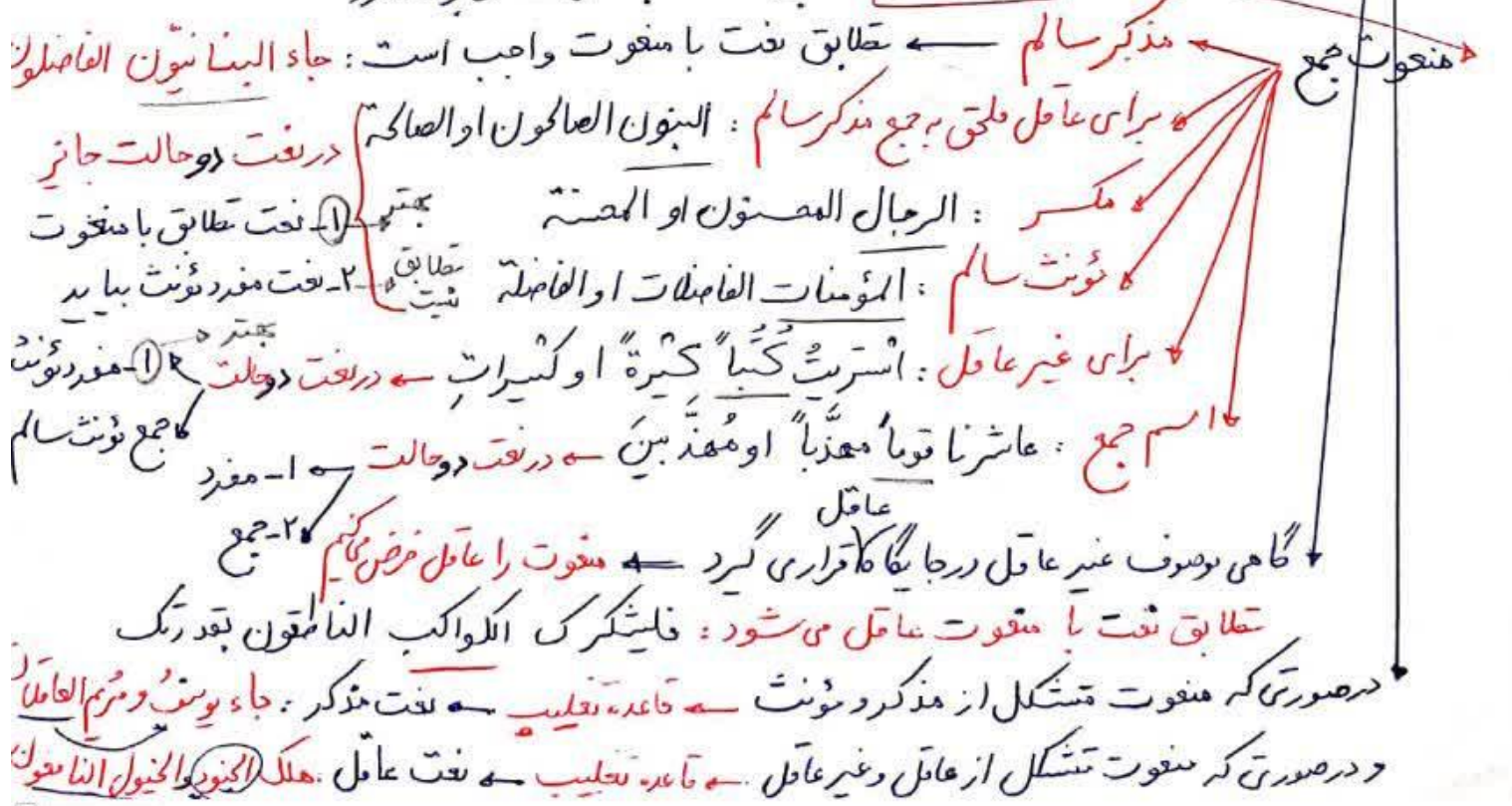
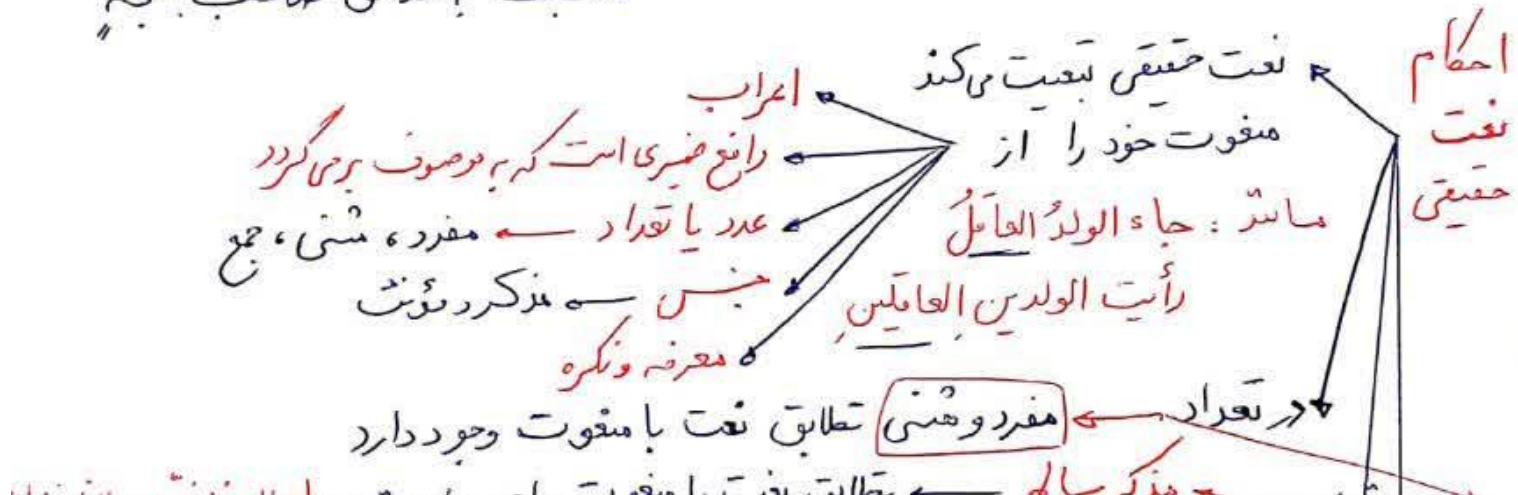
هو لطيف



اسماء نعت مفرد



احكام نعت حقیقی



نعت سببی
در حالت

- ۱- ما بعدش ← اسم ظاهر یا ضمیر بازر باشد (معمول نعت) و همراه معمول نعت ضمیری باشد
- که به منفوت برگردد **مکمل** ← ۱- در اعراب و معرفه و نکره ← با ما قبل مطابقت
- ۲- در مذکر مؤنث ← با ما بعد تطابق دارد
- ۳- نعت همواره مفرد است

منفوت نعت فاعل
ما تبت: جاء الرجلُ الفاضلُ معلومٌ

مفعول به نعت فاعل
جاء الرجلُ الفاضلُ معلومٌ ابنه

منفوت نعت فاعل
جاء الرجلُ الكريمُ معلومٌ

منفوت نعت فاعل
جاء الرجلُ اللطيفُ معلومٌ ابنه

منفوت نعت فاعل
جاء علامُ رجلينِ ضاربينِهما

علام دومردی آمد که آن دو مرد را زدند و او را زخمی کردند
رأيت زيدا والرجلينِ الضاربينِهما هو
دیدم زید را که زنده بود آن دو مرد را

معلوم + ۵

* استثناء: در مثال های بالا ماعل نعت مثنی و جمع و مفرد آمده اما نعت همچنان مفرد بود اما اگر فاعل نعت جمع مکرر شود ← نعت سببی هم جایز است به صورت جمع بیاید: جاءني الرجلُ الفاضلُ **آبائهم**
است اما ندارد

- ۲- ما بعدش اسم ظاهر یا ضمیر که به منفوت برگردد نعت ضمیر تری را رفع دهنده باشد که به منفوت برمی گردد ← در این حالت به مثله ی نعت حقیقی است و در ۳ و ۴ ویژگی تبصیر می کند
- ما تبت: رأيت الفتاةَ الكريمةَ النسبِ اوتسبأ
- رأيت رجلينِ كريمي الأبِ او آبأ (كريمينِ آبأ)
- رأيت رجلاً حسان الوجبِ او وحجاً (حساناً حساناً وحباً) جمع حسن = نیکو

- ۱- نعت ها در لفظ و معنا متفاوت: مررتُ برجالٍ كاتبٍ و فقیهٍ و شاعرٍ
- ۲- نعت ها در لفظ متفاوت و معنای یکی: مررتُ برجلينِ ذاهبينِ و منطلقينِ
- ۳- نعت ها در لفظ یکی و معنای متفاوت: مررتُ برجلينِ ضاربٍ و ضاربينِ
- نتیجه: واجب است نعت ها به همراه واو عطف بیایند
- ۴- اما اگر نعت ها در لفظ و معنای یکی باشد ← نعت ها هم مثنی و جمع می شوند
مررتُ برجلينِ كريمٍ و كريمٍ ← مررتُ برجلينِ كريمينِ
مررتُ برجالٍ كرمٍ و كرمٍ و كرمٍ ... ← مررتُ برجالٍ كرمٍ باءٍ (علمينِ و ائمتنا لود)
- اگر منفوت مفرد باشد و نعت متعدّد باشد ← جایز است نعت ها با واو عطف: جاء زيدُ العالمُ الفقیهُ الشاعرُ
با واو عطف: جاء زيدُ العالمُ الفقیهُ الشاعرُ

تعدد
نعت

چه جمله ای
نعت
واقع می شود

۱- خبری

۲- شامل خبری باشد که مرجع آن منقوت باشد (ضمیمه راجع بین جمله وصفیه با منقوت

۳- منقوت نکره می محض باشد

۴- شبه جمله خبری

۵- جمله خبری یا شبه خبری به نکره تأویل می شوند

۶- جمله شرطیه

مانند: رأیت طائراً یصبح ← طائراً صائحاً

أبصرت هزاراً فوق غصن او علی غصن ← هزاراً کائناً فوق او علی غصن

* اگر ضمیمه مستر یا بارز یا محذوف نباشد که راجع بین جمله وصفیه با منقوت باشد ← در نتیجه

جمله نسبت به منقوت اجنبی بوده و نمی تواند محض موصوف یا منقوت باشد

* جمله انشائی و طلبی نمی تواند نعت واقع شوند اما جمله شرطیه نعت واقع می شود

مانند: رأیت فقیراً من یحسن الیه یثقل ثواباً عند ربی

جمله نعتیه که شرطیه است و محلاً مضمون

اعراب جمله نعتیه ← با توجه به موصوف یا منقوت ما قبل خود محلی از اعراب می گیرد

* اگر در جمله هم نعت مفرد و هم جمله نعتیه داشته باشیم ← اول نعت مفرد و بعد جمله نعتیه

می آوریم منقوت + نعت مفرد + نعت جمله

رأیت رجلاً فقیراً لا یحسن الیه أحد

منقوت مفرد نعت جمله

هو لَصِيفٌ

درس ۹۵ - تأکید
هر تابعی است که به منظور تثبیت و تأکید امر متبوع خود ذکر شده باشد.
تأکید - دو نوع است -
۱- متبوع یا تأکید شده - مؤکد - تابع یا تأکید کننده - مؤکد

انواع تأکید
لِغَطٍّ - تکرار لفظ
اسم: سَمِعَانُ سَمِعَانُ
فعل: سَقَطَتْ سَقَطَتْ بِأَبْلِ
حرف: نَعَم نَعَم
ضمیر منفصل: هُوَ هُوَ بِأَمْكُوهِ
تکرار مرادف لفظ
قَمَّتْ أَنْتَ
أَلْقَيْتُ الْكِتَابَ رَمِيَّةً مِنَ النَّافِذَةِ

* تأکید ضمیر متصل مرفوعی یا منصوبی یا مجروری - با ضمیر منفصل مرفوعی

مانند: قَمَّتْ (أَنَا)
رَأَيْتُكَ أَنْتَ
مَرَرْتُ بِهُوَ

* در بسیاری از مواقع جمله مؤکد همراه حرف عطف زائد است.

مانند: أُولَى نَكِّ فَأُولَى نَمَّ أُولَى نَكِّ فَأُولَى

معنوی - نسبت - احتمال اشتراک مؤکد با دیگران را در حکم بر طرف
من سازد و الفاظ آن: نفس و عین
مانند: جَاءَ الْأَمِيرُ لِقِسْمٍ

شمول: احتمال اختصاص گروهی یا شخص خاص را از حکم بر طرف
من سازد و الفاظ آن: کلاً - کلاً - کل - جمیع - اجمع - عامة
مانند: جَاءَ الْعَوْمُ كُلَّهُمْ

کاربرد تأکید معنوی - معارف

در تکرار محدود: اگر تأکید نکرده‌ی محدود، مفید فایده (مانند)

تجدید یا تخصیص) باشد، تأکید آن جایز است
تکرار محدود: یوم - شهر - عام مانده: قَمَّتْ شَمْرًا - قَمَّتْ شَمْرًا كَلِمَةً

احكام
الفاظ
توكيد
معنوي

۱- نفس و عين : براي توكيد خود، نفس، جمع مشروط بر اينكه اضافه به ضميري شوند كه مطابق توكيد (در افراد و تشبيه و جمع) است

ماثله : جاء الرجلان نفساً او عيناً

جاء الرجلان انفسهما

جاءت هند عيناها والنساء اعينهن

* زماني كه توكيد، نفس يا جمع باشد، نفس، عين - بصورت انفس - اعين البته اين کاربرد در صورت جمع بودن توكيد واجب است يعنى توكيد در توكيد هر دو جمع بايد بيايد و در صورت نفس بودن توكيد، بر جمع دارد

۲- كلاً و كلاً : براي توكيد نفس است مشروط بر اينكه همراه ضميري بكار روند كه مطابق با توكيد باشد. وكلاً براي مذكور و كلاً براي مؤنث است.

ماثله : سافر اخواك كلاًهما

سافرت اخاك كلاًهما

الفاظ شمس قابل تجزيم است

۳- كل - اجمع - جمع - عامه : براي توكيد چيزي است كه داراي اجزاء و افراد است

خواه توكيد مفرد و خواه جمع باشد

لمن القوم كلهم

خود توكيد

این توكيد يا به اعتبار

* قوم : ذات آن قابل تجزيم است

* بعث : عامل است و قابل تجزيم

* بعث و عبید هر دو قابل تجزيم

عامل توكيد : بعث الفرس طه

توكيد و عامل آن با هم : بعث العبيد كلهم

* اجمع : غالباً بعد از كل قرار مي گيرد، در اين صورت كل همراه ضمير مناسب مطابق توكيد است و اجمع تابع كل است و نيازي به تکرار ضمير در لفظ اجمع نسيبت ماثله : جاء الجيش طه اجمع

* جمعاء : مؤنث اجمع مي باشد و در همي احكام از اجمع متابعت مي كند و جمع جمعاء، جمع است. ماثله : جاءت القبيلة كلها جمعاء
جاءت النساء كلهن جمع

عطف بيان
عطف ← عطف شوق

عطف بيان : تابع جامدی که مشهورتر از متبوع خود است مانند: جاء صاحبك زيد

فایده عطف بيان ← اینجا : عطف بيان معرفه باشد : جاء صاحبك زيد
که تخصیص : عطف بيان نکره باشد : لبيت ثوبيا حبه

* عطف بيان = بدل كل از كل ← زمانی که عطف بيان بتواند جانشین متبوع خود شود و بجای از متبوع باشیم ← جاء زيد و جاء صاحبك : جاء صاحبك زيد عطف بيان / بدل و در صورتی که عطف بيان نتواند جایگزین متبوع شود ← در این صورت بدل بودن، ممنوع است.

* فرق عطف بيان و بدل

- ۱- عطف بيان نمی تواند ضمیر یا فعل تکرار بگیرد و همچنین متبوع عطف بيان نمی تواند ضمیر یا فعل باشد
- ۲- عطف بيان در نیت جایگزین شدن متبوع خود نسبت بر خلاف بدل که در نیت جانشین بدل منه می شود.

* احکام عطف بيان

عطف بيان مانند نعت در ۴ ویژگی از ما قبل تبعیت می کند
۱- اعراب ۲- جنس ۳- تعداد ۴- معرفه و نکره

مانند : جاء صاحبك زيد ← هر دو ۱- معرفه

۲- مرفوع بر صمه

۳- مرد و مذکر

۴- مفرد

عطف شوق ← تابعی که یکی از حروف عطف بین آن (معطوف) و

متبوعش (معطوف علیه) واسطه یا قرار می گیرد مانند

۱- جاء زيد و عمر ← مشارکت داشتن معطوف با معطوف علیه در لفظ و معنا

۲- جاء زيد لا عمر ← مشارکت داشتن معطوف با معطوف علیه تنها در لفظ

معطوف علیه معطوف

شروع معطوف - معطوف فقط در اعراب از معطوف علیه تبعیت می کند مانند عطف بیان

و نعت نیت (که در ۴ ویژگی تبعیت می کنند)

مذکور مؤنث

مانند: انت وزیر مسافران / جاء الفاضل و رحل / جاء عبدالله و مریم / جاءت مریم و عبدالله

معطوف علیه معطوف معترفه معترفه معطوف علیه معطوف مؤنث و مذکور فقط در اعراب تبعیت می کند

* عطف اسم ظاهر به ضمیر متصل مرفوعی باز صمیح نیت مگر اینکه با ضمیر مرفوع متصل

مانند: قمتُ انا و أخوك - ت: ضمیر متصل رفیعی تأکید شود یا با ماضیهای بیاید

تم انت و عمر - انت ضمیر متصل رفیعی که در هر دو با ضمیر مرفوعی متصل تأکید است

سافرت اللیوم و الصادم ما اشركنا ولا آباؤنا که هر دو با ماضی آمده اند که یوم و حرف لا ماضیها باشند

* حرفاء معطوف علیه، ضمیر مجرور باشد - مگر عامل جر در معطوف نیز لازم است

خواه عامل، حرف جر باشد: رضیت فیہ و فی حدیثه هر چند بین معطوف و معطوف علیه ماضی ایجاد شود

اگر حرف عطفی باشد: احسن الی الناس حسن الی اعدائک - باضم عامل، تکراری شود

* عطف کردن در نقل - متنوع در زمان و صیغه - تا تناسب بین معطوف و معطوف

علیه رعایت شود مانند: تکلم و اجاد - هر دو ماضی مفرد مذکر غایب

حسین و بیبت - هر دو مضارع

قم فأنذر - هر دو امر حاضر

* مختلف باشد مانند: ببارک الذی ان شاء جعل لک خیرا ... و یجعل لک نصورا

ماضی مضارع

* عطف کردن در جمله - هر دو خبری: اقتربت الساعة واشق الثمر

* با یک حرف عطف - هر دو انشائی: کلوا و اشربوا و سرفوا

دو معطوف و ضمیر معطوف - هر دو اسمیه: اللہ قادر و الانسان ضعیف

علیه ندارم. کان زید قاتلا و عمر جالبا - هر دو فعلیه: احسن زید الی عمر و مکفر باحسانه یا یئس اسمیه و یکن فعلیه: یجا دعون الله و هو حار عهم

تمرين: الاضافة المعنوية

- عين المضاف والمضاف إليه في الجمل التالية:

١. إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَمَّا عَلَيْنَهَا حَافِظٌ. (الطارق، ٤)
٢. كَلِمَاتُ الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أَكْلَهَا وَلَمْ تَظْلِمِ مِنْهُ شَيْئاً وَفَجَزْنَا خِلَالَهُمَا نَهراً. (الكهف، ٣٣)
٣. لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ. (ق، ٣٥)
٤. وَادْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ. (الأنفال، ٢٦)
٥. الإمام عليّ عليه السلام: أَعْمَالُ الْعِبَادِ فِي الدُّنْيَا تَنْصَبُ أَعْيُنُهُمْ فِي الْآخِرَةِ.
٦. الإمام عليّ عليه السلام: إِزْحَمَ مَنْ (ذُو)كَ يَزْحَمُكَ مِنْ فَوْقِكَ وَفَسَّ شَهْوَةٌ يَسْتَهْوِكُ وَمَعْصِيَةٌ لَكَ بِمَعْصِيَتِكَ لِيَرْبِكَ وَفَقْرَةٌ إِلَى رَحْمَتِكَ بِفَقْرِكَ إِلَى رَحْمَةِ رَبِّكَ.
٧. الإمام عليّ عليه السلام: مَا شَكَّكَ فِي الْحَقِّ مُذْ أُرِيْتَهُ.
٨. الإمام عليّ عليه السلام: مِنَ الْخُرْقِ الْمُعَاجِلَةِ قَبْلَ الْإِمْكَانِ وَالْأَنَاءَةِ بَعْدَ الْفُرْصَةِ.

٧ - مفعول مضاف
أرضيه مضاف إليه

٥ - الف {
١٥ أعمال مضاف
١٥ الباد مضاف إليه

١ - {
١٥ كل مضاف
١٥ نفس مضاف إليه

٨ - الف {
١٥ أصل مضاف
١٥ الألقاب مضاف إليه

ب {
١٥ أعينهم مضاف
١٥ مضاف

٤ - الف {
١٥ طلبا مضاف
١٥ الجنسين مضاف إليه

١٠ - ب {
١٥ كحرف مضاف
١٥ مضاف إليه

٤ - ١ - دونك مضاف
١٥ مضاف إليه

٣ - ب {
١٥ فلال مضاف
١٥ عا مضاف إليه

٤ - ك {
١٥ كحرف مضاف
١٥ مضاف إليه

٣ - ٣ - فوقك مضاف
١٥ مضاف إليه

٣ - {
١٥ الدنيا مضاف
١٥ مضاف

١. غرر الحكم، ص ٧٩.
٢. غرر الحكم، ص ١٢٣.
٣. نهج البلاغة، الحكمة ١٨٤.
٤. نهج البلاغة، الحكمة ٣٦٣.

١٠ - م {
١٥ معصيتك مضاف
١٥ مضاف إليه

٥ - م {
١٥ معصية مضاف
١٥ مضاف إليه

١ - م {
١٥ معصية مضاف
١٥ مضاف إليه

٧ - م {
١٥ ربك مضاف
١٥ مضاف إليه

١٠ - م {
١٥ معصيتك مضاف
١٥ مضاف إليه

٩ - م {
١٥ رحمتك مضاف
١٥ مضاف إليه

٤ - {
١٥ از مضاف
١٥ مضاف إليه

١١ - م {
١٥ ربك مضاف
١٥ مضاف إليه

الحق». أو في ما أضيف إليه المضاف إليه، نحو: «أنت المكرم غلام الأمير». أو كان المضاف مثنى أو جمع مذكر سالماً، نحو: «الفاتح دمشق خالد وأبو عبيدة» و«الساكنو بيروت آمنون».

تمرين: الإضافة اللفظية والمعنوية

- ميمز ما فيه الإضافة معنوية مما فيه الإضافة لفظية:

١. - وإن من قرية إلا نحن مهلكوها قبل يوم القيامة أو معدبوها عذاباً شديداً كان ذلك في الكتاب منظوراً. (الإسراء، ٥٨)

٢. - ما أشهدتهم خلق السموات والأرض ولا خلق أنفسهم وما كنت متخذ المضلين عضداً. (الكهف، ٥١)

٣. - الرسول الأعظم ﷺ: الدعاء سلاح المؤمن وعمود الدين ونور السموات والأرض.

٤. - الرسول الأعظم ﷺ: لعن الله الخمر وعاصرها وشاربها وساقيتها وبتاعها ومشتريها وأكل ثمنها وحاملها والمحمولة إليه.

٥. - الإمام عليّ عليه السلام: إن الدنيا لمفسدة الدين مسلبة اليقين وإنها لرأس الفتن وأصل المحن.

٦. - الإمام عليّ عليه السلام: تضيئة العمل أشد من العمل وتخليص النية عن الفساد أشد على العاملين من طول الجهاد.

٧. - الإمام الرضا عليه السلام: السخي يأكل من طعام الناس ليأكلوا من طعامه والبخيل لا يأكل من طعام الناس لئلا يأكلوا من طعامه.

مبادئ العربية / ج ٤

١. بحار الأنوار ج ٩٠، ص ٢٩٤.
٢. بحار الأنوار ج ٧٦، ص ١٢٦.
٣. غرر الحكم، ص ٢٢٩.
٤. بحار الأنوار ج ٧٤، ص ٢٨٨.
٥. تحف العقول، ص ٤٤٦.

الحق». أو في ما أضيف إليه المضاف إليه، نحو: «أنت المكرم غلام الأمير». أو كان المضاف مثنى أو جمع مذكر سالماً، نحو: «الفاتحة دمشق خالد وأبو عبيدة» و«الساكنو بيروت آمنون».

المراد

تمرين: الإضافة اللفظية والمعنوية

- مَيِّز ما فيه الإضافة معنوية مما فيه الإضافة لفظية:

١. وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَاباً شَدِيداً كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُوراً. (الإسراء: ٥٨)
٢. مَا أَشْهَدْتُهُمْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَا خَلَقَ أَنْفُسَهُمْ وَمَا كُنْتَ تَتَّخِذُ الْمُضِلِّينَ عَصُدَاءَ. (الكهف: ٥١)
٣. الرَّسُولَ الْأَعْظَمَ ﷺ: الدَّعَاءُ سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ وَعَمُودُ الدِّينِ وَنُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.
٤. الرَّسُولَ الْأَعْظَمَ ﷺ: لَعَنَ اللَّهُ الْخَمْرَ وَعَاصِرَهَا وَغَارِسَهَا وَشَارِبَهَا وَسَاقِيَهَا وَبَانِعَهَا وَمُشْتَرِبَهَا وَأَكِلَ ثَمَنَهَا وَحَامِلَهَا وَالْمَحْمُولَةَ إِلَيْهِ.
٥. الْإِمَامَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الدُّنْيَا لَمُفْسِدَةٌ لِلَّذِينَ مُسَلِّبَتُ الْيَقِينِ وَإِنَّهَا لِرَأْسِ الْفِتَنِ وَأَصْلُ الْمِحْنِ.
٦. الْإِمَامَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَضْفِيَةُ الْعَمَلِ أَشَدُّ مِنَ الْعَمَلِ وَتَخْلِيصُ النِّيَّةِ عَنِ الْفَسَادِ أَشَدُّ عَلَى الْعَامِلِينَ مِنْ طَوْلِ الْجِهَادِ.
٧. الْإِمَامَ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: السَّخِيُّ يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِيَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ وَالتَّجِيلُ لَا يَأْكُلُ مِنْ طَعَامِ النَّاسِ لِئَلَّا يَأْكُلُوا مِنْ طَعَامِهِ.

مبادئ العربية / ج ١

١. بحار الأنوار ج ٩٠، ص ٢٩٤.
٢. بحار الأنوار ج ٧٦، ص ١٢٦.
٣. غرر الحكم، ص ٢٢٩.
٤. بحار الأنوار ج ٧٤، ص ٢٨٨.
٥. تحف العقول، ص ٤٤٦.

سوال ۲. تک مبتدا الرسل : خبر و مفعول مفضلنا : حال
و یا الرسل بدل از تک و یا عطف بیان و مفعول بنا بر تبعیت

درجات قی درجات مقرب به لقب قاضی (قاضی قی)
و مرفوع حذف شده و یا حال به تاویل ذاد درجات حال از بعضی
و رفع بعضی درجاتی که آن بعضی ذاد درجات هستند در طایفه آنها
صاحب درجات بودند

بیتنا : مقدر
عسیر : مقرب تقدیراً مقدر به برای اینها
این به بدل یا صفت از عسیر
مریم : عطف الیه و غیره تقدیر و علم و عجزه هر چه فتح شده
عسیر : مقدر اول اینها
بیتات : مقدر دوم اینها

سوال ۳. والوالیات مفعول و مبتدا کاملین : اسم مقرب و لقب تکبیر
صفت برای هولین

الرفیقا مقدر به مقدر نسیم
ز رهوت مبتدای موصوف و مفعول
علی الهولود : خبر مقدم و مفعول
مخروف یا مقدر
که : متعلق به مولود تا تکبیر قاعل مولود
مکلف : مجهول
الا و سببها : مقدر دوم برای تکلف
لا صفت مخرج عن غایب قبل الادر لا یکن کرده
نفس : مقدر اول و تا تکبیر قاعل
و تقارن مقارن مجزوم و الوده : تا تکبیر قاعل برابر تقارن
قدم نیابت از جزم کرده به خاطر حذف

۳ مولود : عطف بر وادده
عرد دورگ : خبر مقدم
ممن : اسم مفعول و مبتدا و موصوف
عن ترافض : جار مجرور متعلق به ارادگ

فلا ضیاح : اسم لای تقی حبیبی - خبر بائو مبنی بر فتح مرگور
مکدا موصوف

بصیر : اسم مفعول و خبر آن

بما یقولون : جار مجرور متعلق به بصیر و مفعول خبر مقدم بر خبر نشود

۴ ما قاعد برای نستان و مکدا مفعول

نستان : اسم مفعول ماضی به معنای افتد

اجره قاعد برای بیجی : مبنی : ظرف و متعلق به عامل مقرر عدم بر اثر

مکملین : معنای الیه بین

لذته : اسم مفعول و قاعد برای نذهب

۵ یا جابر : معنای مفرد مفعول مبنی بر قسم

قوام : مفعول و مبتدا

بارتبه : متعلق به عامل مقرر و خبر عالم بیول بجهت از کل

مستقیم : صفت بر عالم : علم : مفعول به برای مستقیم

جاهل : بدل و عطف بر عالم

حواد : عطف به عالم

۵ : صنف ای و مکدا مجرور

آفرین : مفعول به برای بدیع

انحراف : مفعول به بر ارباع